

گذشته، پیش روی آینده عادی‌سازی طالبان با امریکا

تلاش‌های طالبان برای عادی‌سازی روابط

با غرب و به خصوص امریکا در طول

نزدیک به چهار سال گذشته به‌عنوان یک

اصل ثابت در سیاست خارجی حکومت

سر پرست افغانستان ادامه داشته است.

هر چند رهبر مذهبی طالبان به لحاظ باورها

و ارزش‌های ملی و اسلامی در افغانستان،

همواره دیدگاه‌های تند و انتقادی نسبت

به سیاست‌های امریکا و غرب و عدم نیاز

به عادی‌سازی روابط با آنها به خصوص در

برابر عقب‌نشینی از ارزش‌ها و باورهای

اسلامی داشته. اما تلاش برای بهبود روابط

از سوی کابل همواره و بدون وقفه ادامه

داشته است. بعد از بیم و امیدهایی که در

دولت دونالد ترامپ برای طالبان ایجاد شد

و سپس سفر اولین هیئت رسمی امریکا به

کابل و آزادی دوزندانی امریکایی پس از

آن سفر اخیر وزیر امور خارجه طالبان به

قطر به عنوان میانجی‌گر ثابت و فعال بین

طالبان و امریکا می‌تواند تلاش دیگری

برای بهبود روابط با امریکا باشد، اما آیا

با توجه به ماهیت سیاست‌های امریکا

این تلاش‌ها به نتیجه خواهد رسید؟

■ ■ ■

بیش از سه دهه از ظهور پدیده‌ای به نام

طالبان در افغانستان می‌گذرد، گروهی که

از دل بحران‌های داخلی، سیاست‌های دو گانه

قدرت‌های منطقه‌ای و حمایت‌های نهادهای

اطلاعاتی بیرون آمد و خیلی زود به یکی از

بازیگران تعیین‌کننده صحنه افغانستان بدل

شد. روابط این گروه با ایالات متحده، از ابتدای

پیدایش تاکنون فراز و فرودهای متعددی را

تجربه کرده است. از نگاه امنیتی تا تعامل

سیاسی از دخالت نظامی تا مذاکره پشت

درهای بسته و از خروج نیروهای امریکایی تا

بن‌بست دیپلماتیک فعلی.

تنش و درگیری از کابل ۱۹۹۶ تا

سقوط ۲۰۰۱

در سال‌های پایانی دهه ۹۰ میلادی، طالبان

با تصرف کابل حکومت اسلامی خود را اعلام

کرد. امریکا و اغلب قدرت‌های جهانی حاضر به

شناسایی این حکومت نشدند، اما نشانه‌هایی

از نقش آنها در ایجاد این گروه وجود داشت.

حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، نقطه عطفی

در روابط امریکا و طالبان بود؛ امریکا به‌عنوان

پاسخ به حمایت طالبان از القاعده، عملیات

نظامی گسترده‌ای را در افغانستان آغاز کرد

که منجر به سقوط حاکمیت این گروه شد. دو

دهه بعد، طالبان به‌عنوان گروه شورشی در

برابر حضور نظامی امریکا و دولت‌های مورد

حمایت آن مقاومت مسلحانه کرد.

توافق دوحه، نقطه چرخش

با تشدید بن‌بست سیاسی و ناکامی نهادهای

تحت حمایت غرب در کابل، واشینگتن در

دولت ترامپ راه گفت‌وگو با طالبان را در پیش گرفت. در توافق دوحه (۲۰۲۰)، امریکا متعهد به خروج نظامیان شد و طالبان وعده مقابله با گروه‌های تروریستی را داد. با وجود خروج غیرنظم‌یافته و شتاب‌زده امریکا در سال ۲۰۲۱، طالبان بدون درگیری گسترده وارد کابل شد و قدرت را دوباره در دست گرفت.

■ پایدن: تعامل مشروط، نه شناسایی
با روی کار آمدن دولت پایدن، سیاستی محتاطانه و مشروط در قبال طالبان در پیش گرفته شد. امریکا بر خلاف توافقاتی که در دوحه داشت، حکومت طالبان را به رسمیت نشناخت، اما کمک‌های بشردوستانه از مسیر نهادهای بین‌المللی ادامه یافت. هم‌زمان، میلیاردها دلار از دارایی‌های بانک مرکزی افغانستان همچنان مسدود ماند؛ بخشی در صندوق امانی در سوئیس صرف امور انسانی شد، اما بخش عمده آن به عنوان ابزار فشار باقی مانده است.

■ بازگشت ترامپ، تردید و امید
با آغاز دوم در ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ در ۲۰۲۵، برخی در کابل به تحرک تازه در روابط با امریکا امیدوار شدند. ترامپ که به سابقه تعامل مستقیم با طالبان را دارد، نشان داد که اهل مصالحه‌های تاکتیکی است. با این حال، سیاست‌های ریاضتی ترامپ در کمک‌های خارجی، از جمله قطع کمک‌های انسانی به افغانستان، فشار فزاینده‌ای بر اقتصاد فروپاشیده افغانستان وارد کرد.

از سوی دیگر، طالبان که در طول این سال‌ها تلاش کرده چهارم‌بار واقع‌گرایانه‌تر در سطح

جهانی ارائه دهد، اکنون بیش از پیش به دنبال خروج از انزوای بین‌المللی است. در این دوره، طالبان بارها برای بهبود روابط پیام‌هایی صریح و غیرصریح ارسال کرده، اما پاسخی رسمی دریافت نکردند. آزادسازی دو گروگان امریکایی در ماه‌های اخیر، بدون دریافت امتیاز مشخص، از جمله نشانه‌های آشکار تمایل بیشتر طالبان به عادی‌سازی روابط با دولت ترامپ بود که با میانجی‌گری زلمی خلیل‌زاد صورت گرفت و در نتیجه به اولین سفر کی هیئت رسمی از امریکا به کابل در ۳/۵ سال گذشته منتهی شد. در این زمینه، زلمی خلیل‌زاد که از پیدایش طالبان تا توافق دوحه و پس از آن، تاکنون نقش بی‌بدیلی در تعامل و ارتباط با طالبان داشت، نقش مؤثر و تازه‌ای را آغاز کرده است.

■ سفر منتفی، امیدی تازه یا تکرار گذشته؟
در روزهای اخیر، مولوی امیر خان متقی، وزیر امور خارجه طالبان به دوحه سفر کرد و در مصاحبه‌ای شبکه الجزیره، بار دیگر بر تمایل طالبان برای بهبود روابط با امریکا تأکید کرد. این سفر و مصاحبه در راستای تلاش‌های مستمر طالبان برای ارسال پیام‌های مثبت به واشینگتن ارزیابی می‌شود.

قطر، به عنوان میزبان دفتر سیاسی طالبان از سال ۲۰۱۳ و محل امضای توافق دوحه در ۲۰۲۰، نقش کلیدی در میانجی‌گری بین طالبان و امریکا ایفا کرده است. این کشور با میزبانی مذاکرات و تسهیل تبادل زندانیان، جایگاه خود را به‌عنوان واسطه‌ای مورد اعتماد



در تعاملات پیچیده بین‌المللی تثبیت کرده است. هر چند شاخه‌های مختلفی از طالبان از جمله شبکه حقانی تلاش کردند از نقش و جایگاه دیگر کشورها؛ جمله امارات متحده عربی و عربستان برای ارسال پیام‌های تازه و مثبت به دولت دونالد ترامپ استفاده کنند، اما قطر و دوحه به خصوص برای تیم ملارادر دفتر سیاسی طالبان در قطر که مولوی امیر خان متقی نیز جزء آن است، اهمیت و جایگاه ویژه و مثبت خود را داشته و دارد.

البته به نظر می‌رسد در سفر هیئت امریکایی به کابل، آزادی دو زندانی این کشور و به ویژه حذف اعضای ارشد شبکه حقانی از لیست سیاه تحت پیگرد امریکا، امارات متحده عربی و عربستان نقش قابل توجهی در میانجیگری بین طالبان و امریکا بازی کردند.

با وجود این تلاش‌ها، هیچ نشانه مثبتی حداقل در بعد رسانه‌ای در نوع نگاه و سیاست امریکا در قبال طالبان دیده نمی‌شود، بلکه دولت‌مردان امریکایی از جمله رئیس‌جمهور و وزیر خارجه آن، به خصوص با توجه به خروج تنگنای از افغانستان و بازماندن میلیون‌ها دلار تسلیحات که به دست طالبان افتاده، همچنان از ادبیات سیخی علیه آنها استفاده می‌کنند. قطعاً

نباید انتظار داشت که امریکا به راحتی و بدون دریافت امتیازات اساسی به سمت عادی‌سازی روابط با حکومت طالبان برود، مگر اینکه آنها تغییر جدی در سیاست منطقه‌ای و اقتصادی خود در طول نزدیک به چهار سال گذشته به خصوص با چین،



نباید انتظار داشت که امریکا به راحتی و بدون دریافت امتیازات اساسی به سمت عادی‌سازی روابط با حکومت طالبان برود، مگر اینکه آنها تغییر جدی در سیاست منطقه‌ای و اقتصادی خود به خصوص با چین، روسیه و ایران اعمال کنند

روسیه و جمهوری اسلامی ایران اعمال کنند به نوعی، همانند نظام قبلی افغانستان سرسپرده و متحد منطقه‌ای آن باشندند، تغییری که بدون حمایت همسایگان و قدرت‌های مطرح منطقه‌ای، به انزوای بیش از پیش طالبان در حصار تحریم‌های شدید امریکا و حتی سقوط مجدد آنها منجر خواهد شد. پس کلید مشکلات، نه در تعامل خوشبینانه با امریکا که در تقویت و تداوم رویکرد منطقه‌ای چهار سال گذشته است.

■ الگویباز شرق ایران

در چنین شرایطی، طالبان ناگزیر به بازنگری راهبردی در سیاست خارجی خود هستند. واقعیت این است که راهبردهای دیپلماتیک آنها در تعامل با غرب، به‌ویژه امریکا، تاکنون دستاورد محسوسی نداشته است. در این بن‌بست، مدل مقاومت راهبردی ایران در برابر امریکا می‌تواند برای طالبان آموزنده باشد.

ایران، با تکیه بر ساختار حکمرانی مقاوم توانسته است در برابر فشارهای گسترده امریکا جایگاه منطقه‌ای خود را حفظ و حتی تقویت کند. تمرکز بر توسعه داخلی، دیپلماسی چندجانبه در سطح منطقه‌ای و عدم شرط‌بندی صرف بر غرب، مؤلفه‌هایی است که طالبان می‌توانند با بومی‌سازی آن، از وضعیت شکننده کنونی خارج شوند.

■ نتیجه‌گیری

طالبان امروز با واقعیتی روبه‌روست که طالبان ۱۹۹۶ هرگز تجربه نکرد. اگر چه آنها بر افغانستان مسلطند، اما انزوای سیاسی و فشارهای اقتصادی می‌تواند این سلطه را فرسایند کند. تلاش برای عادی‌سازی روابط با امریکا تاکنون ثمری نداشته و حتی با وجود ارسال پالس‌های مثبت، پاسخی دریافت نشده است. در چنین فوایبی، الگوهای تاریخی از تجربه ایران در مواجهه با غرب، شاید تنها مسیر ممکن برای بقای طالبان در ساختار قدرت باشد؛ مشروط به آنکه بتوانند ساختار درونی خود را بازتعریف و ظرفیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دیپلماتیک خود را به‌درستی فعال کنند.

Aegis Ashore؛ ایالات متحده است که این کشور را از تهدیدات موشکی باقی‌مانده ایران محافظت می‌کند. رومانی از آستانه ۲ درصد هزینه‌های دفاعی ناتو فراتر رفته و سرمایه‌گذاری‌های سنگینی در سیستم‌های نظامی ایالات متحده، از جمله اف-۳۵، اف-۳۵ و باتری‌های موشک پاتریوت، پرتابگرهای هیمارس (HIMARS) خودروهای زرهی Piranha، تانک‌های آبرامز (Abrams)، پهپادها و موار دیگر انجام داده است. ۱۸۴۰ پرسنل امریکایی در پایگاه هوایی MK مستقر هستند که رومانی ۲/۵ میلیارد یورو برای نوسازی آن اختصاص داده است.

استراتژی دریای سیاه ایالات متحده که در قانون مجوز دفاع ملی ۲۰۲۴ بیان شده است، با هدف جلوگیری از تجاوز روسیه، دفاع از آزادی ناوبری و زیرساخت‌های حیاتی و تقویت تاب‌آوری کشورهای منطقه تدوین شده است. مقامات دولت ترامپ بسیاری از این اهداف را تکرار کرده‌اند. در قلب این استراتژی، مشارکت اقتصادی و امنیتی ایالات متحده و رومانی قرار دارد.

باید اعتراف کرد که دگرش دموکراتیک رومانی پس از کمونیسم همچنان ادامه دارد. مسائل بفرنجی مانند فساد و کاستی‌های حکومت‌داری همچنان پایرجاست. با این حال، دولت‌های منتخب دموکراتیک این کشور مواضع طرفدار امریکا و طرفدار ناتو را حفظ کرده‌اند. این نکته مهمی است که باید در نظر داشت. مفسران امریکایی – چه مترقی و چه محافظه‌کار – مدت‌هاست که از کاستی‌های دموکراتیک کشورهای شریک انتقاد می‌کنند و رومانی نیز از این امر در امان نمانده است.

سوریه بعد از سقوط دولت بشار اسد مجدداً به میدان رقابت قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل شده است که هر کدام منافع راهبردی خود را دنبال می‌کنند. ترکیه و رژیم‌صهیونیستی دو بازیگر محوری هستند که هر یک اهداف متفاوت و متضادی را در این کشور دنبال می‌کنند که مهم‌ترین نتیجه آن افزایش بی‌ثباتی در سوریه است، در حالی که ترکیه متمایل به ظهور سوریه به عنوان یک کشور واحد با دولتی متمایل به آنکاراست، اما رژیم‌صهیونیستی خواستار سوریه‌ای ضعیف در امتداد خطوط قومی – فرقه‌ای است. این رژیم سعی دارد با استفاده از خلأ قدرت حاکم در سوریه، در قالب حملات مستقیم و تحریک اقلیت‌ها سوریه را به سمت تجزیه سوق دهد. آنکارا و تل‌آویو هر یک رویکرد خاص خود را در سوریه پس‌السد دنبال می‌کنند و تضاد منافع آنها به هیچ وجه قابل کتمان نیست.

■ رویکرد ترکیه به سوریه پس‌السد

ترکیه در میانه تحولات غرب آسیا در انتهای سال ۲۰۲۴ میلادی مهم‌ترین حامی شورشیان سوریه به رهبری هیئت تحریرالشام بود. ترکیه که طبق توافق سوچی در سال ۲۰۱۸ نقش قدرت حفاظتی در ادلب را بر عهده داشت، با مداخله نظامی در سال ۲۰۲۰ مانع این شد که ارتش سوریه ادلب را پس بگیرد. مهم‌ترین هدف در سوریه کنونی، مقابله با گروه‌های کردی از جمله غلبه بر نیروهای دموکراتیک سوریه است که مناطق قابل توجهی در شمال شرقی سوریه را در اختیار دارند. یک منطقه نیمه خودمختار کردی در مرز ترکیه تهدید امنیت ملی ترکیه محسوب می‌شود، چراکه می‌تواند الهام‌بخش جنبش‌های جدایی‌طلبانه در میان جمعیت کرد این کشور را دارد. بر مبنای این هدف ترکیه از سال ۲۰۱۶ سه عملیات نظامی سپر فرات،



طبیعی یاد کرد. این تلاش‌ها با استراتژی گسترده‌تر اسرائیل برای تجزیه سوریه، تقویت مناطق خودمختار که اقتدار مرکزی را از کار می‌اندازد و از ظهور یک کشور واحد جلوگیری می‌کند، همسو است. برخی معتقد تل‌آویو قصد دارد به وسیله حمایت از این اقلیت‌ها راهرو جدیدی ایجاد کند که با عبور از جولان از منطقه تحت کنترل دروزی‌ها در جنوب سوریه به شرق سوریه که محل استقرار نیروهای دموکراتیک کرد است، برسد.

■ تضاد منافع ترکیه و رژیم‌صهیونیستی

منافع ترکیه و رژیم‌صهیونیستی در سوریه پس‌السد با یکدیگر در تضاد است. نخست، در حالی که ترکیه خواستار یک سوریه واحد است، مطلوب رژیم‌صهیونیستی سوریه بسا چندین منطقه خودمختار است. عملیات نظامی آنکارا در شمال سوریه نیز کاملاً متضاد با حمایت‌های تل‌آویو از کردهاست. دوم، رژیم‌صهیونیستی با حمله به مناطق مختلف سوریه این پیام را به ترکیه منتقل می‌کند که ایجاد پایگاه نظامی که حوزه عمل تل‌آویو را محدود کند را تحمل نمی‌کند. سوم، حمایت تل‌آویو از دروزی‌ها و ایجاد منطقه حائل در جنوب سوریه نیز با اهداف ترکیه در تعارض است. صهیونیست‌ها در صددند با فشار بر دروزی‌ها عملکرد نظامی سوریه را در آینده تحت تأثیر قرار داده و به این شکل به هدف غیرنظامی‌سازی جنوب سوریه که مطلوب بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر این رژیم است، دست یابند. چهارم، ترکیه قصد خود را برای مذاکره با سوریه برای تعیین مرزهای دریایی اعلام کرده است. دستیابی به چنین توافقی می‌تواند با گسترش مناطق نفوذ دو کشور در اکتشاف انرژی و تقویت دگترین سرزمین آبی ترکیه، موازنه را برهم زند. ترکیه در ایبسی نیز همین رویکرد را دنبال کرده و پس از توافق با دولت وفاق ملی در سال ۲۰۱۹، حق اکتشاف انرژی در بخش بزرگی از مدیترانه شرقی را به دست آورد. این رویکرد آنکارا نگرانی رژیم‌صهیونیستی را برای به خطر افتادن پروژه خط لوله EastMed برای انگلیخته است. به همین دلیل برخی از محافل اندیشکده‌ای همچون مرکز بگین – سادات خواستار اتحاد رسمی با یونان، قبرس و مصر با حمایت امریکا در جهت سوریه شده‌اند. بدین ترتیب هر یک از این دو بازیگر به دنبال کسب دستاوردهای تاکتیکی خود در سوریه کنونی هستند که بیش از همه دو منطقه غرب آسیا و مدیترانه شرقی را با خطر ایجاد درگیری گسترده روبه‌رو می‌کند.



منافع ترکیه و رژیم‌صهیونیستی در سوریه پس‌السد با یکدیگر در تضاد است و در حالی که ترکیه خواستار یک سوریه واحد متمایل به آنکاراست، مطلوب رژیم‌صهیونیستی سوریه ضعیف با چندین منطقه خودمختار در امتداد خطوط قومی – فرقه‌ای است